

استراتژی «دولت- ملت سازی» آمریکا در افغانستان

بهادر امینیان*

مانده کریمی قهرودی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۸/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۹/۱۰

چکیده

آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر با کسب اجماع جهانی فرصت بی نظیری برای خود ایجاد کرد که علاوه بر حضور نظامی و مبارزه با طالبان و گروه‌های افراطی به فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مبادرت ورزد. هدف اصلی آمریکا در این رویکرد تغییر هویت مردم افغانستان در راستای منافع خود بوده است. آسیب‌پذیری نیروهای نظامی آمریکا و متحدانش و عدم کسب موفقیت در نابودی و محو طالبان و گروه‌های افراطی با گذشت زمان، انگیزه آمریکا را برای دولت‌سازی و ملت‌سازی افزایش داده است تا از این طریق و با کم‌رنگ کردن شکست‌های نظامی خود، شرایط تأمین اهدافش را فراهم آورد. در این مقاله تلاش می‌شود در پاسخ به این سؤال که سیاست آمریکا به‌منظور دولت- ملت‌سازی در افغانستان چه ابعادی دارد و چرا به شکست انجامیده است، فعالیت‌های آمریکا در زمینه تأثیر بر هویت مردم و شکل‌دهی فرآیند ملت‌سازی افغانستان بررسی گردد. فرضیه اصلی در تبیین چرایی شکست آمریکا عدم شناخت دقیق ویژگی‌ها و فرهنگ مردم افغانستان و ناکارآمد بودن سازوکارها و نهادهای آمریکایی است.

واژگان کلیدی

آمریکا، افغانستان، دولت- ملت‌سازی، قدرت هوشمند، قدرت نرم

مقدمه

قدرت‌های بزرگ برای تأمین اهداف خود از مجموعه‌ای از ابزارهای قدرت استفاده می‌کنند تا بتوانند کنترل بازیگران، منابع و فرآیندها را در اختیار داشته باشند. آمریکا نیز از ابتدای قرن بیست و یک و پس از اتفاقات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی‌مانده از نظام دوقطبی از فرصت به‌دست‌آورده استفاده کرد و با کسب حمایت سایر بازیگران و کشورها که در تاریخ بی‌نظیر بود، به افغانستان حمله کرد و وارد منطقه‌ای ژئواستراتژیک شد. به تدریج مشخص گردید آمریکا در اهداف اعلانی خود برای مبارزه با افراط‌گرایی و سرنگونی طالبان که با حمایت جهانی همراه است، با مشکلات عمده‌ای روبه‌روست. در ابتدا به نظر می‌رسید که موفقیت‌های نظامی اولیه و سرنگونی سریع طالبان، به استقرار نظام مطلوب آمریکا منجر می‌شود، ولی به تدریج واقعیت‌های صحنه افغانستان خود را به آمریکا تحمیل کرد و این کشور را مرحله به مرحله به عقب‌نشینی و انفعال کشاند.

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در موارد متعددی کوشیده است با به کارگیری ابعاد نرم قدرت، خود را در چارچوب مشکلات و محدودیت‌های کاربرد قدرت سخت گرفتار نسازد. در این چارچوب آمریکا با موفقیت‌هایی (همانند ژاپن و کره پس از جنگ جهانی دوم) و همچنین شکست‌هایی (همانند ویتنام و خاورمیانه در سالیان اخیر) روبه‌رو شده است. آمریکا در ابتدای قرن بیست و یکم با بهره‌گیری از تجارب و درس‌های پیروزی و شکست در قرن بیستم کوشیده است تا در صحنه افغانستان با بهره‌گیری ترکیب عوامل قدرت به اهداف خود دست یابد.

آمریکا همزمان با حمله نظامی به افغانستان در سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱م، مقدمات ایجاد نهادهای سیاسی و زیربنای اقتصادی و اجتماعی را فراهم نمود. در همایش بن در سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱م، مجموعه‌ای از تصمیمات امنیتی، سیاسی و اقتصادی اتخاذ شد. پس از آن نیز همگام با مبارزه آمریکا با طالبان، فعالیت‌ها و برنامه‌های متعدد دیگری مانند برگزاری انتخابات و تشکیل دولت، توسعه ارتباطات و فناوری، تغییر سطح آموزش، گسترش فرهنگ غربی به اجرا درآمد. روشن است که فعالیت‌های متنوع و مستمر آمریکا در افغانستان را نمی‌توان تنها تحت عنوان نابودی گروه‌های تروریستی و

القاعده تبیین کرد. تلاش برای ایجاد دولت جدید پس از سقوط طالبان توسط آمریکا، از اولین نمودهای سیاست جدید این کشور در افغانستان است. همچنین شواهدی مبنی بر شکل‌گیری هویت نوینی در ملت افغانستان وجود دارد.

سؤال اصلی این است که چرا سیاست‌های ملت‌سازی آمریکا در افغانستان (و عراق) با شعار مردم‌سالار کردن، نه تنها با موفقیت کامل همراه نبوده، بلکه در مواردی تأثیرات منفی بر آمریکا داشته است (Hill, 2010, pp.157-174) در این نوشته، پس از بیان نظریه دولت-ملت‌سازی، آن نظریه در افغانستان بر اساس شاخص‌های متعدد و منطبق بر نظریات بررسی می‌گردد و در نهایت، نتیجه فعالیت‌های آمریکا بیان می‌شود. از این‌رو در بخش اول نظریه دولت-ملت‌سازی بیان می‌گردد. با وجود آغاز استراتژی آمریکا مبنی بر استفاده از ابزار نظامی در افغانستان (حمله نظامی به این کشور) و توجه بیشتر به عملیات نظامی، با ناکارآمدی مبارزات مسلحانه به‌ویژه از سال ۱۳۸۴/۲۰۰۵م. به بعد، به تدریج به کارگیری ابزار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی توسط آمریکا افزایش یافت که این سیاست نیز ناموفق بوده است. فرضیه اصلی در تبیین چرایی شکست آمریکا، عدم شناخت دقیق ویژگی‌ها و فرهنگ مردم افغانستان و ناکارآمدی سازوکارها و نهادهای آمریکایی است. در این مقاله همچنین تلاش می‌شود مؤلفه‌های دولت-ملت‌سازی از نظریه‌هایی که آمریکا تلاش دارد آن‌ها در افغانستان اجرا نماید، استخراج گردد و در عمل با میزان تجربه مورد سنجش قرار گیرد.

۱. نظریه دولت-ملت‌سازی

هرچند فرآیند ملت‌سازی تاریخ دیرینه چند صدساله به‌ویژه پس از انقلاب فرانسه دارد، اما این پدیده در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در جهان سوم رشد و سرعت بیشتری پیدا کرد. در فضای بعد از جنگ سرد، در گونه جدیدی از دولت-ملت‌سازی که عمدتاً از تجارب دهه ۱۹۹۰م. در بالکان، عراق و افغانستان استنباط می‌شود، یک عامل خارجی تلاش می‌کند با برنامه‌ریزی و سیاست‌های حمایتی خود روند دولت-ملت‌سازی را در کشور دیگری هدایت کند. البته پیشینه این نوع را باید در مورد آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم دانست (Dobbis et al, 2005, pp.xv-xxix_xi-xxxi).

بدون تردید باید ایالات متحده آمریکا را مهم‌ترین عامل خارجی دانست که اقدام به دولت-ملت‌سازی در کشورهای دیگر کرده است. پس از جنگ سرد آمریکا بر مبنای سیاست‌های هژمونیک‌گرایانه سیاسی و اقتصادی خود با مداخله نظامی اقدام به دولت-ملت‌سازی در کشورها نموده است (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰).

در ادبیات توسعه سیاسی ملت‌سازی دارای چند مرحله است: استقرار قدرت دولت در حدود سرزمینی معین؛ یکسان‌سازی فرهنگی از طریق دستگاه‌های آموزشی؛ ترویج مشارکت عمومی در سیاست؛ تقویت همبستگی و هویت ملی از طریق سیاست توزیع خدمات رفاهی. ملت‌سازی در این معنا متشکل از دو بعد گسترش اقتدار عمومی دولت و گسترش حقوق مدنی شهروندان است. بر اساس مدل استین روکن^۱ ملت‌سازی از طریق یکسان‌سازی اقتصادی و فرهنگی در سطح نخبگان؛ اعزام به خدمت و ثبت‌نام در مدارس اجباری و رشد رسانه‌های عمومی که موجب ارتباط نخبگان و افراد پیرامون می‌شود و مشارکت فعال توده‌ها در قلمرو سیاسی و گسترش دستگاه اجرایی دولت صورت می‌گیرد (Flora et al, 1999, p.245-260). برخی دیگر از دانشمندان معتقدند هویت ملی از طریق تعامل تاریخی چهار دسته عوامل صورت می‌یابد: عوامل نخستین مانند قومیت، خط، زبان، دین و... عوامل تکوینی شامل توسعه ارتباطات و فناوری، شکل‌گیری شهرها، ظهور ارتش‌های مدرن و حکومت پادشاهی متمرکز؛ عوامل القایی مانند تدوین زبان در قالب دستورزبان رسمی، رشد دیوان‌سالاری و استقرار نظام آموزش ملی؛ عوامل واکنشی یعنی دفاع از هویت‌های تحت ستم و منافع به انقیاد کشیده‌شده از سوی گروه اجتماعی حاکم که محرک جستجو برای هویت‌های جایگزین در حافظه جمعی مردم است. مؤسسه آمریکایی رند و شورای روابط خارجی ایالات متحده ملت‌سازی را فرایند ایجاد نظم مدنی و کارکردهای حکومتی در کشورهایی که از یک دوره جنگ یا سایر اشکال اغتشاش بیرون آمده‌اند، می‌داند (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، صص ۲۱۵-۲۱۶).

با مقایسه تعاریف متوجه می‌شویم ایجاد اشتراکات فرهنگی از عناصر ملت‌سازی به شمار می‌رود. ولی این عامل به‌تنهایی قادر به ایجاد یک ملت باثبات نیست. در قرن نوزدهم تلاش می‌شد بر روی عناصر فرهنگی، زبان، تاریخ و به‌طور کلی یک هویت

یکپارچه ملی تکیه کنند، ولی تجربه تاریخی نشان داد که چنین هویت یکپارچه‌ای وجود ندارد و ملت‌ها به‌خصوص در واحدهای بزرگ جغرافیایی ترکیبی از عناصر قومی و زبانی مختلف هستند که در یک ساختار سیاسی و اقتصادی به هم می‌پیوندند؛ لذا ملت در یک روند سیاسی در دوران مدرن آغاز شده است و بیشتر یک ساختار هست تا اینکه یک مقوله سرشت‌گرا باشد (شغای، ۱۳۸۸).

دولت و ملت همواره در یک ارتباط دوسویه تکوینی و تأسیسی نسبت به یکدیگر عمل می‌کنند. دولت برای تثبیت و تداوم خود به وجود یک ملت و همبستگی آن نیاز دارد و ملت نیز برای انباشت بهتر و نهادینه قدرت و حفظ هویت متمایز و مستقل خود به وجود دولتی نیرومند نیاز است. دولت‌سازی ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بلندمدت است که این نهادها شامل قوه مقننه، نظام قضایی، کارگزاران اجرایی مانند آموزش و پرورش و حمل و نقل هستند (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، ص ۲۱۵). در مورد تقدم و تأخر دولت‌سازی و ملت‌سازی دو مدل اروپایی و آمریکایی وجود دارد؛ در مدل اروپایی ابتدا ملت شکل می‌گیرد و سپس، دولت به وجود می‌آید. این مدل از پایین به بالاست. اما در مدل آمریکایی وجود دولت مقدم بر وجود ملت است که تشکیل ایالات متحده آمریکا نمونه بارز آن است (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، ص ۲۲۴).

افرادی مانند کالین پاول^۲ و ریچارد هاس^۳ آغاز اقدامات دولت-ملت‌سازی را نه با اصلاحات سیاسی، بلکه با ایجاد اقتصاد بازار، اصلاح نظام آموزشی، جامعه مدنی فعال و قدرت دادن به زنان می‌دانند (Ottaway, 2003, p.22). براهیمی نماینده ویژه کوفی عنان در افغانستان با بررسی علت شکست عملیات صلح‌سازی در رواندا، معتقد است عملیات نظامی باید با حمایت‌های سیاسی، توسعه اقتصادی و حضور گسترده نیروها در کشور هدف همراه باشد (Donini et al, 2004, p.29). به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از فعالیت‌های همزمان، کارآیی بهتری خواهد داشت. تأکید بر یک جنبه خاص، موجب تضعیف بخش‌های دیگر می‌شود. ضمن آنکه برخی فعالیت‌ها هم در حوزه دولت‌سازی و هم در حیطه ملت‌سازی قرار می‌گیرند (Weinbaum, 2004, pp.2-3). نتیجه فآیندهای دولت‌سازی دست‌کم در ظاهر امر، زودتر پدیدار می‌شود؛ اما

ملت‌سازی با پیچیدگی‌های بیشتری روبه‌رو است. تحول یا تغییر جهت در فرهنگ، اعتقادات و ریشه‌های تاریخی یک ملت نیاز به زمان طولانی‌تری دارد. لذا بحران و بی‌ثباتی اجتماعی و فرهنگی در جامعه ملت‌سازی را تسهیل می‌کند.

در حوزه ملت‌سازی تلاش بر آن است که هویت جامعه تغییر یابد. هویت ملی فراگیرترین و درعین‌حال مشروع‌ترین سطح هویت در تمام نظام‌های اجتماعی است (علیخانی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۳). آنتونی دی اسمیت^۴ معتقد است هویت ملی بازتولید و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند که تشخیص هویت افراد با آن الگو و میراث و عناصر فرهنگی‌اش صورت می‌گیرد (Smith, 1992, p.62). هویت چیزی ذاتی، طبیعی و از پیش موجود نیست بلکه همیشه باید ساخته شود. بنابراین با تغییر ارزش‌ها، اسطوره‌ها و سنت‌ها هویت جامعه تغییر می‌کند و با تحول در هویت، ملت جدیدی شکل می‌گیرد که با ملت پیشین متفاوت است. این مسئله همان چیزی است که سازه‌انگاران بیان کردند. نظریه سازه‌انگاری با متغیر دانستن هویت و قابل دخل و تصرف بودن راه را برای هویت‌سازی و متعاقب آن ملت‌سازی هموار می‌کند (نای، ۱۳۸۷، ص ۴۴).

ملت‌سازی و دولت‌سازی در یک جامعه با زور اسلحه امکان‌پذیر نیست، اما برای فراهم نمودن زمینه‌های آن ممکن است فعالیت‌های نظامی صورت بگیرد؛ برای مثال، مقابله با طالبان دست‌کم در کوتاه‌مدت و میان‌مدت از راه قدرت نرم امکان‌پذیر نیست؛ زیرا تفکر آن‌ها با خشونت و مبارزه گره خورده است؛ لذا ترکیبی از قدرت نرم و سخت برای مقابله با تهدیدات لازم است. سوزان ناسل^۵ این ترکیب را قدرت هوشمند نامید که معتقد است باید توان نظامی و اقتصادی آمریکا با فرهنگ و ایدئولوژی آن در یک جهت قرار گیرد تا برتری‌اش را موجب شود (Nossel, 2004, p.1).

با بررسی مؤلفه‌های طرح‌شده در نظریه‌های دولت-ملت‌سازی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در فرآیند دولت-ملت‌سازی، سعی می‌گردد در مرحله نخست با استفاده از قدرت سخت، دولت و نهاد متمرکزی ایجاد گردد تا بتواند نهادهای اجتماعی را کنترل نماید. این قدرت متمرکز در فرآیندی هماهنگ و منسجم با ایجاد الگوها و روایت‌های

مطلوب مبنای هویتی جدید در جامعه ایجاد نموده و روایت‌های پیشین را منسوخ و هویت‌های پیشین را که مبنای رفتار آحاد قبلی جامعه بود، تغییر می‌دهد. در صورت موفقیت در این سازوکار است که می‌توان هویت جدید و به تبع آن رفتار مطلوب در جامعه ایجاد نمود.

مبنای و الگوهای شکل‌دهنده ملت و ایجاد هویت ملی در فرایندی مهندسی‌شده می‌تواند به جامعه‌ای مطلوب منجر گردد و ملتی را ایجاد نماید که رفتارش بر مبنای معیارهای تعیین‌شده قابل پذیرش و کنترل باشد. در این سازوکار باید موانع استقرار نظم مطلوب با استقرار نظام سیاسی و دولت همراه گردد و در مرحله سوم فرآیند فرهنگی ملت‌سازی پیگیری شود. ملت‌سازی بر مبنای ایجاد مجموعه ارزش‌هایی صورت می‌گیرد که مردم می‌پذیرند به عنوان مجموعه‌ای برتر مبنای رفتار خود قرار دهند.

همان‌طور که در این مقاله نیز خواهید دید آمریکا در افغانستان بر اساس همین نظریه‌ها خواهد کوشید در ابتدا با استفاده از قدرت نظامی موانع فیزیکی را از میان بردارد، مقاومت‌های مسلحانه را سرکوب نماید، با استقرار دولت مقدمات را فراهم ساخته و پس از فرایند دولت‌سازی بر ابعاد غیرسخت ملت‌سازی متمرکز گردد و ارزش‌های مطلوب را تحمیل نماید.

۲. افغانستان

بعد از حمله نظامی ۱۵ مهر ۱۳۸۰/۷ اکتبر سال ۲۰۰۱م. به افغانستان، سه طرح سیاسی، نظامی و انسانی به‌طور همزمان در این کشور توسط آمریکا دنبال شد. طرح سیاسی، ایجاد یک دولت مرکزی مشروع به رهبری فردی است که قرائتی همسو با آمریکاییان از ماهیت حیات سیاسی داشته باشد. طرح نظامی مبتنی بر نظمی است که پایانی بر حضور جنگ‌سالاران در گستره کشور باشد و طرح انسانی ایجاد یک مدل آمریکایی از زندگی شهروندی در جامعه‌ای غیرغربی است. بنابراین، آمریکا تنها به دنبال مداخله نظامی و حذف تروریسم در افغانستان نبوده است و دامنه فعالیت‌های آن گسترده‌تر می‌باشد. آمریکا برای پیشبرد سیاست‌های خود در افغانستان، دولت‌های دیگر را نیز در این امر دخیل کرده است. با حمله ۲۰ شهریور ۱۳۸۰/۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. به برج‌های دوقلوی

آمریکا، بیشتر کشورهای جهان با دولت و ملت آمریکا ابراز همدردی کردند. ناتو بعد از ۵۰ سال با استناد به ماده ۵ خود- مبنی بر اینکه کشورهای عضو ناتو موافقت کرده‌اند که حمله به یکی از اعضا را حمله به تمامی اعضا در نظر گرفته و به کمک کشور یا کشورهاییی که مورد هجوم قرار گرفته‌اند، بشتابند- از آمریکا حمایت کرد (بهرامی، ۱۳۸۹). قطعنامه شورای امنیت نیز بر ضد تروریسم تصویب شد. قابل ذکر است با وجود حضور کشورها و سازمان‌های دیگر در پروژه دولت- ملت‌سازی افغانستان، تمرکز این پژوهش بر اقدامات ایالات متحده آمریکاست.

۱-۲. مداخله نظامی

رهبران سیاسی آمریکا بر آمادگی ملی آمریکا برای به کارگیری عناصری از قدرت نظامی برای حل منازعات منطقه‌ای که به‌نوعی بر صلح و امنیت جهانی تأثیر گذاشته، تأکید نموده‌اند. دستگاه سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر ضرورت ایفای نقش بین‌المللی آمریکا، آن را به‌عنوان یک رسالت جهانی تلقی کرده است (رک. دهشیار، ۱۳۸۹، صص ۲۹۷-۳۰۵). لذا ورود آمریکا به افغانستان با حمله نظامی آغاز گردید که شامل سه بخش بود: ۱. استفاده آمریکا از نیروی هوایی برای نابودی طالبان و فرسایش روحی- روانی آن‌ها؛ ۲. بهره‌برداری از نیروهای زمینی ائتلاف شمال به‌منظور گسترش دامنه فعالیت‌ها؛ ۳. متلاشی ساختن طالبان با فعال نمودن مخالفان آن‌ها (مثلاً وارد کردن ژنرال عبدالحق برادر کرزای به داخل افغانستان که از فرماندهان مخالف طالبان بود)، (شفیعی، ۱۳۸۳- الف). مداخله نظامی علاوه بر هدف مبارزه، موجب حضور شمار زیادی از سربازان آمریکایی به‌مدت طولانی در میان مردم افغانستان شده است که هم از توان کمی این کشور برای اعزام نیرو و هم ترویج روش زیستن آن‌ها حاکی است. حضور آمریکا در افغانستان به عملیات نظامی محدود نگردیده و نفوذ در عرصه‌های سیاسی بخشی از استراتژی آمریکاست.

۲-۲. دولت‌سازی

آمریکا تلاش نمود با توجه به تجارب پیشین در کنترل جامعه که به‌ویژه در مورد بوسنی به دست آورده بود، راهی برای تسلط و نفوذ در جامعه افغانستان بیابد، اما این

راه را از تشکیل دولت آغاز کرد. تشکیل دولت اقدامی سهل‌الوصول‌تر است که قادر به اثرگذاری بر ملت است؛ زیرا سیاست‌های دولت جدید در جامعه اعمال خواهد شد؛ بنابراین، آمریکا مدل بالا به پایین را در کشورهای دیگر دنبال می‌کند، یعنی ابتدا دولتی با نهادهای تثبیت‌شده، ایجاد و پس از حفظ و تأمین نظم عمومی در جهت ملت‌سازی تلاش می‌شود (Talentino, 2004, p.2). آمریکا در افغانستان نیز همین رویکرد را پیاده کرد و تلاش نمود با ایجاد دولت نه به‌صورت خودجوش، بلکه توسط آمریکا و یاری سایر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی زمینه‌های تثبیت گفتمان غربی با محوریت منافع آمریکا را فراهم آورد.

سیاست دولت‌سازی در یک کشور بخش‌های مختلف آن را در بر می‌گیرد. حکومت شامل قوه مقننه، مجریه، قضایی و انتظامی است که ایجاد و اصلاح آن‌ها موجبات تقویت دولت را فراهم می‌نماید. علاوه‌براین، دولت کارکرد عمرانی و تأسیس زیرساخت‌ها را نیز بر عهده دارد. ظهور نهادسازی به‌ویژه در کشورهای ناکام یا فروپاشیده به‌واسطه بروز جنگ و نزاع‌های داخلی و بین‌المللی جزء اولین گام‌های اساسی در روند دولت‌سازی قلمداد می‌گردد. در صورتی که نهادهای سیاسی در یک کشور ناکافی باشد و افراد و گروه‌ها در طرح تقاضاهایشان از طریق راه‌های مشروع موجود سرخورده باشند، احتمالاً آن‌ها به راه‌های نامشروع روی آورده و در نتیجه، بی‌ثباتی تشدید می‌شود (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، صص ۳۲۶-۳۲۷).

در افغانستان، اجلاس بن در سال ۲۰۰۱، روندی سه‌مرحله‌ای را برای استقرار دولت جدید افغانستان پیش‌بینی نمود. این روند از تشکیل ساختار موقت شش‌ماهه با عنوان «اداره موقت افغانستان» آغاز می‌شد و پس از گذار از مرحله «دولت انتقالی» به مرحله نهایی که در آن ساختارهای نوین دولتی بر اساس قانون مرحله اساسی جدید افغانستان تشکیل می‌شد، ختم می‌گردید (بزرگمهری، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲).

۲-۱. تأسیس و تقویت زیربناها

فراهم نمودن ساختارهای عمرانی بخشی از وظیفه یک دولت باثبات محسوب می‌شود. همچنین، گسترش ارتباطات موجب نزدیکی و تعدیل خرده‌فرهنگ‌ها نسبت به فرهنگ

بزرگ‌تر یا همان فرهنگ ملی می‌شود و زمینه را برای دستیابی به ذهنیت مشترک فراهم می‌نماید (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، ص ۲۹۸). در ادامه روند دولت‌سازی در افغانستان به فعالیت‌هایی که در راستای بازسازی این کشور صورت گرفته است، می‌پردازیم.

با سقوط طالبان زیرساخت‌های توسعه‌نیافته کشور مانند جاده‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، نیروگاه‌های برق، تأسیسات آبیاری و ارتباطات راه دور به شدت آسیب دیده بود. دولت جدید افغانستان هم بدون سرمایه و امکانات لازم و وابسته به کمک‌های خارجی بود. لذا کشورهای دیگر و در رأس آن‌ها، آمریکا برنامه‌هایی برای کمک به افغانستان تدوین نمودند. در همایش بن در آبان ۱۳۸۰ / نوامبر ۲۰۰۱ م، دستورالعمل دسترسی به ثبات مجدد و بازسازی کشور تهیه شد. همچنین در ۲۹ آذر ۱۳۸۰ / ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ م. قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت، کمک‌های بین‌المللی به افغانستان بعد از جنگ را تصویب کرد (تمنا، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴). همایش توکیو در اواخر سال ۱۳۸۰ / اوایل سال ۲۰۰۲ م. با شرکت بیشتر کشورهای آمریکایی، اروپایی و متحدین آسیایی افغانستان تشکیل شد و میزان کمک‌ها ۵ میلیارد دلار در نظر گرفته شد (Donini & et al, 2004, p.41). در نهایت، همایش لندن در ۳۱ ژانویه و ۱ فوریه حدود ۱۰/۵ میلیارد تا سال ۲۰۱۰ برای بازسازی افغانستان اختصاص داده شد. در همه این همایش‌ها سهم آمریکا بسیار زیاد بوده است. سهم آمریکا در همایش لندن ۱/۱ میلیارد دلار بود (تمنا، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴). البته این به معنای تحقق همه کمک‌ها نیست بلکه بر عهده گرفتن رقم‌های سنگین توسط آمریکا موجب شده است این کشور خود را محق برای هدایت کمک‌ها بداند.

با وجود کمک سایر کشورها و سازمان‌ها، از اقدامات آن‌ها به راه رفتن با پای آمریکا یا خواندن آواز آمریکایی تعبیر می‌شود (Donini & et al, 2004, p.136). اما صرف حضور گروه‌های دیگر به‌ویژه سازمان ملل، این احساس را در افغان‌ها ایجاد می‌کند که دنیا برای کمک به آن‌ها بسیج شده است. نیازهای بازسازی افغانستان به مراتب بیشتر از تعهدات کشورهای کمک‌کننده است. کشورها به تمام تعهدات خود عمل نکرده‌اند و علاوه بر آن مبالغ هزینه‌شده کاملاً صرف بازسازی نشده است بلکه بخش زیادی از

هزینه‌ها برای تهیه وسایل گوناگون اداری و منازل مسکونی برای کارمندان و پرداخت حقوق بالا به آنان صرف می‌شود (شفیعی، ۱۳۸۳-الف).

۲-۲-۲. نیروهای مسلح و ساختار نظامی

نهاد نظامی نهاد امنیت‌ساز و ثبات‌ساز است که در دو بعد داخلی و خارجی کارکرد دارد؛ در بعد خارجی موجب حفظ استقلال و تمامیت ارضی و دفاع از مرزهای ملی می‌شود و در بعد داخلی نیروی پلیس یا انتظامی امنیت داخلی و یکپارچگی را تضمین می‌کند (قوام و زرگر، ۱۳۸۸، ص ۳۲۹). آمریکا نقش محوری در تشکیل ارتش ملی افغان را بر عهده دارد. ترکیب ارتش ملی باید از نیروهای مجرب باشد که جهادی‌ها، کمونیست‌ها و نیروهای ماهر افغان به‌لحاظ مهارت‌های نظامی می‌باشند. نیروهای کمونیست تضاد تاریخی و بنیانی با گفتمان آمریکایی دارند و اعتماد به نیروهای جهادی نیز مورد تردید است (شفیعی، ۱۳۸۳-الف). همچنین، ترکیب قومی افغانستان و ترس از پشتو شدن بیشتر ارتش ملی معضل دیگر است؛ لذا تشکیل ارتش ملی کارآمد با مانع مواجه است.

با کشته شدن بسیاری از سربازهای ناتو و ناکامی آن‌ها در حملات، از یک طرف افزایش نیروهای آمریکا در افغانستان مطرح شد و از طرف دیگر، افرادی مانند کارل لوین رئیس کمیته سرویس نظامی کنگره آمریکا تمرکز بیشتر بر تربیت نیروهای امنیتی در افغانستان را پیشنهاد کرد. راهکار نظامی آمریکا از سال ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱ م. بر این اساس بوده است که با بهره‌گیری از ترکیب نیروهای افغانی و آمریکایی با غلبه آمریکایی‌ها امنیت را برقرار کند، ولی این طرح نتایج مثبتی را در پی نداشته است. اوپاما سیاست جدید افغانستان-پاکستان (AF-Pak) را طراحی کرد، به این صورت که در عرصه نظامی تعداد نیروهای آمریکایی و افغانی افزایش یابد ولی نیروهای افغانی در درجه اول اهمیت باشند و نیروهای آمریکایی به تدریج تعدیل یابند (شفیعی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸). اولویت دادن به افغان‌ها طبق استراتژی «اول افغان‌ها»، در بخش‌های دیگر نیز اجرا شده، به‌طوری‌که جایگزینی آمریکایی‌ها یا کارمندان کشورهای ثالث با افغان‌ها و خریداری محصولات و خدمات بومی‌های افغان از موارد آن است (US Embassy in Kabul). این

مسئله در صورت وقوع، ضمن آنکه موجب غرور و رضایت افغان‌ها می‌گردد، آن‌ها را برای فعالیت در ساختاری که آمریکا ایجاد کرده است، آماده می‌سازد.

پیمان ملی افغانستان نیز، ایجاد یک پلیس مرزی و ملی افغان به صورت قانونی، کارشناس و کارآمد با ۶۲۰۰۰ نفر نیرو را تا سال ۱۳۸۸/۲۰۱۰م. پیش‌بینی کرده است. همچنین، آمریکا تجهیزاتی مانند لباس نظامی، تسلیحات، وسایل نقلیه و تجهیزات ارتباطی را برای پلیس ملی افغانستان فراهم نموده است (Fair et al, 2009, p.10).

۳-۲-۲. جهادزدایی

جهادزدایی دارای دو کارکرد است: از یک طرف، موجب تقویت دولت مرکزی و تضعیف گروه‌های پیرامونی و ثبات می‌گردد و از طرف دیگر، یکی از مفاهیم اصلی در گفتمان سنتی عامه مردم افغانستان را به حاشیه می‌راند. جهادزدایی، توازن قدرت قومی و جنگ‌سالارزدایی از سیاست‌های آمریکا در افغانستان می‌باشند. منظور از جهادزدایی حذف یا کاهش قدرت نیروهای جهادی است. آمریکا سه اقدام مهم در این راستا انجام داده است: اول، به تبلیغات منفی ضد آن‌ها می‌پردازد؛ برای مثال، در سال ۲۰۰۳م. یک مؤسسه حقوق بشر در نیویورک، ربانی، سیاف و یونس قانونی را به نقض گسترده حقوق بشر متهم کرد. دوم با ایجاد نهادهای موازی در ساختار و نهادهایی که در کنترل جهادی‌هاست، عملکرد آن‌ها را محدود نمود؛ برای نمونه، وزارت دفاع و خارجه از وزارتخانه‌هایی بودند که توسط کمیسیون مشورتی هدایت می‌شدند و منشأ اصلی تصمیم‌گیری‌ها نیز همین کمیسیون‌ها بودند و به این ترتیب، کنترل این دو مرکز مهم از دست جهادی‌ها خارج شد؛ سوم، با خطاب قرار دادن بعضی از نیروهای جهادی با عنوان جنگ‌سالاران، جنگ روانی ضد آن‌ها را شروع کرده و به اعمال محدودیت ضد آن‌ها مبادرت می‌ورزند (وعیدی، ۱۳۸۳، ص ۵).

در ابتدا آمریکا به منظور سرکوب طالبان، بخش عمده‌ای از گروه‌های جهادی میانه‌رو را وارد ساختار قدرت کرد و سپس به توزیع دوباره قدرت به نفع لیبرال‌ها و غرب‌گراها پرداخت. لذا وزارت کشور را از یونس قانونی گرفت و به محمدعلی جلالی واگذار کرد (وعیدی، ۱۳۸۳، ص ۵). در مورد همکاری با فرماندهان یا حذف آن‌ها بین

وزارت دفاع و وزارت امور خارجه آمریکا اختلاف نظر وجود داشت. وزارت دفاع موافق حفظ آن‌ها بود، درحالی که وزارت خارجه به حذف فرماندهان تمایل داشت. با غلبه دیدگاه وزارت خارجه و تلاش طولانی مدت برای حذف آن‌ها، مواردی از همکاری با فرماندهان نیز وجود دارد؛ برای مثال، عبدالرشید دوستم که کنترل نواحی تحت نفوذ ازبک‌ها حوالی مزار شریف را در دست دارد، از حمایت آمریکا برخوردار است (Atal, 2003, p.4).

۲-۲-۴. خلع سلاح

به منظور برخورداری از یک نهاد نظامی باثبات، لازم است گروه‌های موازی حذف شوند. در جامعه افغانستان به علت فرهنگ برخورداری و به کارگیری اسلحه و اختلافات قومی طبق ارزیابی‌های موجود، حدود ۳۰۰،۰۰۰ نیروی مسلح وجود دارد و گفته می‌شود حدود پنج میلیون قبضه اسلحه سبک در دست افراد مختلف پراکنده است؛ بنابراین، خلع سلاح آن‌ها امری ضروری به شمار می‌آید. بر اساس مصوبات اجلاس بن یکی از کارکردهای دولت موقت و دولت انتقالی افغانستان بر خلع سلاح نیروهای غیررسمی متمرکز شد. نیروهای غیررسمی نیروهایی هستند که خارج از کنترل دولت و زیر نظر فرماندهان محلی عمل می‌کنند. در همین چارچوب توافق‌نامه‌ای میان فرماندهان نظامی افغانستان در کابل به امضاء رسید که به «توافق‌نامه کابل» معروف است که به موجب آن، فرماندهان نظامی توافق کردند به موازات تشکیل ارتش ملی نیروهای تحت امر آن‌ها خلع سلاح شوند (شفیعی، ۱۳۸۳-الف).

علاوه بر این، با همکاری سازمان ملل متحد، دولت مرکزی و فرماندهان محلی چهار کمیسیون برای خلع سلاح تشکیل گردید. همچنین، در اجلاس توکیو ۵۰۷۰۰/۰۰۰ دلار به امر خلع سلاح اختصاص داده شد که ۳۵ میلیون دلار آن را ژاپن، ۱۰ میلیون دلار آن را آمریکا، ۳/۵ میلیون دلار آن را انگلیس و ۲/۲ میلیون دلار آن را کانادا بر عهده گرفتند (شفیعی، ۱۳۸۳-الف). آمریکایی‌ها و کرزای تلاش می‌کردند که رهبران را قانع کنند در قبال تحویل تسلیحات، با انتصاب در پایگاه جدید یا وارد شدن به صحنه انتخابات به بازیگران قانونی سیاسی تبدیل شوند (خلیل زاد، ۱۳۸۴، ص ۸۷). با

وجود متفرق کردن بیش از ۱۰۰۰ فرمانده نظامی و جمع‌آوری حجم فراوانی از تسلیحات هنوز ۲۰۰۰ گروه مسلح غیرقانونی وجود دارد (Ayub et al, 2009, p.12).

۲-۲-۵. نقش سازمان کمک‌رسانی

سازمان کمک‌رسانی آمریکا (USAID) در سال ۱۹۶۱م. توسط کندی ایجاد گردید (Leonard, 2004, p.1634; Kennedy, 1961). این سازمان در طول نیم قرن اخیر نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های ملت‌سازی آمریکا ایفا کرده است. در سالیان نخستین، شعار اعلانی این سازمان، نوگرایی به‌عنوان توجیه دخالت آمریکا در صحنه‌های مختلف بود تا از سقوط کشورها به‌سمت کمونیسم جلوگیری و آن‌ها را در مدار غرب حفظ نماید (Rostow, 1960). در دهه ۱۹۸۰م. سازمان استراتژی خود را بر اساس نظریه‌های علوم سیاسی از نوگرایی به‌سمت استراتژی تغییر سوق داد. هدف این تغییر آن بود تا در کنار سایر ابزارها، استراتژی آمریکا مبنی بر امواج غربی‌سازی با شعار مردم‌سالاری را در کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین و آسیا تحقق بخشد (Robinson, 1996, pp.15-16). USAID برای موفقیت در این استراتژی ایجاد نهادهای مستقل و تقویت نهادهای جامعه مدنی را در راستای تغییر فرهنگ و هویت جامعه به کار گرفته است (Hill, 2010, p.160).

سیاست USAID در افغانستان ترجمه همین استراتژی، یعنی به کارگیری ابزار بودجه و کمک‌های اقتصادی در راستای ایجاد نهادهای مدنی همسو و تغییر در هویت مردم است. بر اساس آمار منتشرشده توسط این سازمان تا سال ۱۳۸۸/۲۰۱۰م. بیش از ۴ میلیارد دلار در برنامه‌های توسعه‌ای خرج شده است (Afghanistan USAID). ابزار اجرایی در افغانستان بر تقویت کنترل نهادهای انتخاباتی، دولت، قوه قضاییه، ایجاد و نفوذ در مطبوعات و رسانه‌های مؤثر، کنترل احزاب و جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد غرب‌محور بوده است. ارزیابی‌های به‌عمل‌آمده مشخص می‌سازد که کلیت استراتژی آمریکا در افغانستان و به‌ویژه سیاست‌ها و اعمال USAID با موفقیت همراه نبوده و به اهداف خود نایل نیامده است. تأثیر این سیاست‌ها در همان مرحله نخست، دولت‌سازی، محدود مانده و تأثیرات اجتماعی و هویتی کمتری داشته است (Chandler,

یکی از اصلی‌ترین دلایل این ناکامی را اجرای سیاست‌هایی در چارچوب نگاه واقع‌گرایی جوامع مسیحی در جامعه‌ای اسلامی با ارزش‌های بومی قلمداد کرده‌اند (Dobbins, 2005, p.164). همچنین، به نتیجه نرسیدن کلیشه‌های اولیه آمریکا و سازمان باعث شد که در سالیان متمادی آمریکا و سازمان استراتژی، برنامه مشخصی برای اجرا نداشته باشد.

۲-۲-۶. عملیات نظامی و دولت‌سازی در دوره اوباما

از زمان روی کار آمدن اوباما در سال ۱۳۸۷/۲۰۰۸م، طرح‌های متعددی برای مدیریت بحران افغانستان، پیشنهاد شد. مسلح‌سازی بخشی از قبایل پشتون (طرح ژنرال پترائوس برای مهار بحران افغانستان به‌ویژه در نواحی جنوبی کشور مانند مدل جریان صهوه در عراق)، آغاز عملیات نظامی ضد نیروهای طالبان در خاک پاکستان، افزایش نیروهای آمریکایی و مذاکره با طالبان میانه‌رو، نمونه‌هایی از این طرح‌ها هستند (موسوی، ۱۳۸۸، صص ۱۶-۱۷). در استراتژی ملی جدید در دوران اوباما در سال ۱۳۸۷/۲۰۰۹م. موضوع «مردم‌سالاری با حمله نظامی به کشورهای خودکامه» حذف شده و به جای آن عبارت «نظارت بر فراز و فرود جریان مردم‌سالاری در جوامع دیگر» و نیز «حمایت از عملیات نظامی در عراق و افغانستان» گنجانده شده است. این بدان معناست که از نظر دولت جدید آمریکا دیگر با حمله نظامی نمی‌توان مردم‌سالاری را در کشورهای دیگر برقرار کرد، اما عملیات نظامی برای مقابله با نیروهای مخرب و تروریست در سطح وسیع باید صورت گیرد. لذا اوباما طرح اعزام ۲۰ هزار نیروی جدید را به افغانستان در دستورکار قرار داد (سجادپور، ۱۳۸۸، صص ۱۱-۱۲).

وزیر امور خارجه آمریکا در ۳ بهمن ۱۳۸۷/۲۲ ژانویه ۲۰۰۹م، اولویت‌های آمریکا را در دفاع، دیپلماسی و توسعه اعلان نمود. وی توسعه را جایگزین مردم‌سالاری نمود (Clinton, 2009). همچنین، سایر اقدامات از جمله برنامه‌های USAID و سند رسمی دولت آمریکا در مورد افغانستان اولویت‌های اوباما را «بسیج و حمایت از مردم و دولت افغانستان در شکست دادن شورشگری و تقویت حکومت کارآمد» برشمرده و

هیچ نامی از توسعه مردم‌سالاری نمی‌برد که تا آن زمان پرسروصداترین هدف آمریکا عنوان می‌شد.

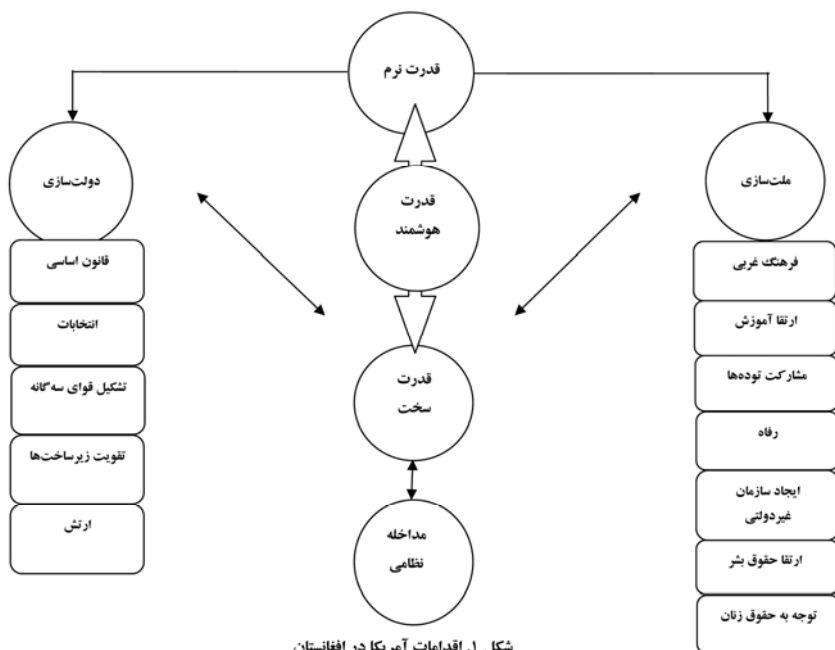
از سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱م، اقدامات نظامی آمریکا در افغانستان موفقیت‌آمیز نبوده است؛ زیرا طالبان بعد از مدت کوتاهی حملات خود را آغاز کردند و از سال ۱۳۸۵/۲۰۰۷م، اقدامات آن‌ها به‌لحاظ کمی و کیفی و شدت حملات تشدید شده است. در گزارش گروه مطالعه افغانستان در مرکز مطالعات ریاست جمهوری آمریکا آمده که سال ۱۳۸۵/۲۰۰۷م، مرگ‌بارترین سال برای نیروهای آمریکا و ناتو بوده است (بزرگمهری، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸). همچنین، اواما در آغاز ریاست جمهوری خود سه هدف قطع خطوط مواصلاتی طالبان، آشفته‌گی و به هم ریختن طالبان و نابودی آن‌ها را برای عملیات نظامی متصور شد. اما این اهداف محقق نشده و این حاکی از ناکامی نیروهای آمریکا در افغانستان است (سجادپور، ۱۳۸۸، صص ۱۱-۱۲). ضمن اینکه مخالفت با جنگ در جامعه آمریکا در حال افزایش است و حتی افرادی مانند دان سنور^۶، سناتور کنگره، خواهان بیرون کشیدن آمریکا از منجلا ب افغانستان هستند (سجادپور، ۱۳۸۸، ص ۱۲). از این رو، همان‌طور که سیاست اواما نیز نشان می‌دهد، تلاش برای ملت‌سازی به‌تدریج گسترش یافته است که در بخش بعد بدان پرداخته می‌شود.

۲-۳. ملت‌سازی

ملت‌سازی که به‌عنوان یک پدیده اروپایی در سده ۱۶۰۰ در این قاره حیات بومی خود را آغاز کرد، در آغازین سال‌های هزاره سوم با حمایت آمریکا و پیش‌قدمی این کشور در افغانستان شروع شده است که آمریکاییان از آن به‌عنوان ایجاد یک دولت فراگیر نام می‌برند. اینکه طالبان در طول کمتر از یک هفته ۹۰ درصد خاک افغانستان را از دست می‌دهند به‌خوبی نشانگر نبود یک ساختار اداری و نبود جایگاه ملت در شکل ابتدایی آن است. همان‌طور که در ابتدای مقاله بیان شد، ملت زاییده هویت است. شکل‌گیری هویت تحت تأثیر گفتمان توسط حکومت یا نخبگانی انجام می‌پذیرد که از قدرت فزونی برخوردارند. آمریکا نیز با حضور خود در افغانستان که ناشی از برتری قدرت سخت این کشور بود، گفتمان غربی را در مقابل گفتمان سنتی وارد افغانستان کرد.

شاخص‌های این گفتمان، سازنده هویت نوینی است. البته باید توجه کرد تغییر هویت به سهولت امکان‌پذیر نیست، به‌ویژه آنکه با گفتمان‌های رقیب متعددی نیز روبه‌رو باشد. نظریه ایده یا تفکر جهانی ایجاد هویت ملی را ناشی از تقابل تصویر شهروندان یک کشور از خود و تصویر بین‌المللی از آن کشور می‌داند. به این منظور، اگر مردم کشور به فرهنگ و تاریخ خود افتخار کنند، هویت پایداتری شکل می‌گیرد. برای سنجش غرور ملی مردم یک کشور دو سؤال وجود دارد: اینکه آیا در کشور من مواردی که باعث شرم ملت گردد، وجود دارد یا خیر و برای حل مشکلات باید راه حل تعیین شود یا خیر؟ (Rusciano, 2003, p.362). بنا بر تحقیقات در غرب، مردم افغانستان ثابت کشور را در گرو توجهات جهانی می‌دانند و فعالیت‌های وحشیانه القاعده و طالبان را خطرناک قلمداد می‌کنند.

از دید آمریکا یکی از عوامل تداوم بحران افغانستان مسائل فرهنگی است. در غیاب یک فرهنگ مدرن و مترقی، فرهنگ‌های سنتی باعث قطبی شدن جامعه شده و گروه‌های قومی را به صف‌آرایی ضد دیگر وادار می‌کند. لذا آمریکا قصد دارد بسیاری از ارزش‌ها و باورهای سنتی جامعه افغانستان را در هم بشکند و پدیده فرهنگی نوینی را جایگزین کند (شفیعی، ۱۳۸۸-الف). بنابراین، آمریکا سعی کرده است مجموعه‌ای از اقدامات نرم و سخت را در افغانستان به کار گیرد که به‌طور خلاصه در شکل ۱ می‌توان مشاهده کرد:



شکل ۱. اقدامات آمریکا در افغانستان

۳-۱- گسترش فرهنگ غربی با نهادها و ابزارهای ارتباط جمعی

ایجاد مراکز فرهنگی و کنسولگری‌ها روشی معمول در سیاست خارجی کشورهاست که در شهرها و مناطق مهم و دارای ویژگی‌های استراتژیک تأسیس می‌شود. آمریکا در هرات و قندهار کنسولگری دایر کرده است. کنسولگری آمریکا در هرات، قبل از آن به صورت مرکز فرهنگی با ارائه خدمات رایگان بود.

به منظور ارتقای دیپلماسی مبادله که به معنای ارتباطات دانشجویان، اساتید و نخبگان دو کشور است، بخش امور فرهنگی سفارت آمریکا در افغانستان، برنامه‌هایی به منظور حضور متقابل هنرپیشه‌ها، بازدید روزنامه‌نگاران و نویسندگان افغان، شخصیت‌های دانشگاهی و مذهبی از آمریکا و ارائه بورس تحصیلی تنظیم کرده است تا زمینه تبادل نظر بین آمریکایی‌ها و مخاطبان محلی در موضوعاتی مانند حقوق بشر در اسلام، رسانه‌های آزاد، حفظ میراث فرهنگی فراهم شود (US Embassy in Kabul).

رشد شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و رواج گیرنده‌های ماهواره‌ای راه را برای نفوذ ارزش‌های آمریکایی هموار کرده است. حمایت از ۳۶ پایگاه مستقل رادیویی و حمایت از تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی با موضوع بهبود وضعیت کودکان، دستاوردهای زنان و حقوق بشر در افغانستان برای تغییر ذهنیت مردم توسط آمریکا و متحدانش صورت گرفته است (تمنا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۵). شبکه طلوع، آریانا و شمشاد با همکاری مؤسسه USAID، با هدف ترویج ارزش‌های غربی و آمریکایی راه‌اندازی شده است. برخی از گروه‌های افغانستان مانند پشتون‌ها و طالبان نسبت به پخش برنامه‌های این شبکه‌ها خشمگین هستند (شفیعی، ۱۳۸۸-الف). توزیع ۴۰۰۰۰ دستگاه رادیو بین اقشار محتاج، آموزش صدها خبرنگار، تقویت و نوسازی برنامه درسی رشته روزنامه‌نگاری در شش دانشگاه افغانستان و برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت برای استادان رشته خبرنگاری از دیگر فعالیت‌ها در حوزه رادیو و تلویزیون است. در این راستا ۱۰/۵ میلیون دلار برای توسعه سیستم رادیویی افغانستان اختصاص داده شده است (تمنا، ۱۳۸۷، صص ۱۷۵-۱۷۶).

در حوزه دیپلماسی فرهنگی، آمریکا از تئاتر، تولید فیلم‌های هنری و مستند با اهداف تعلیمی و تفریحی بهره می‌برد. نشریات خبری «کلید»، «مرسل»، «هفته‌نامه صدای آزادی» و روزنامه انگلیسی‌زبان «کابل» تحت حمایت آمریکا است (تمنا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۶). برخی نشریات و دفترچه‌های تبلیغاتی نیز به صورت رایگان در اختیار مردم قرار می‌گیرند. یکی از اقدامات فرهنگی آمریکا انتشار زندگی‌نامه اوپاما به زبان پشتوست. همچنین، با توجه به فرهنگ محلی تلاش شده است با ترویج فیلم‌های هندی، فرهنگ سنتی و اسلامی مردم تحت‌الشعاع فرهنگ مادی و سطحی بالیوود قرار گیرد که احساس خطر مردم افغانستان ناشی از گستردگی و پراکندگی این فیلم‌هاست.^۷

۲-۳-۲. سیستم آموزشی

مؤسسه توسعه بین‌المللی ایالات متحده آمریکا در تفاهم با وزارت معارف افغانستان مدارس در مناطق روستایی بنا نهاده است. علاوه بر آن در سطح تحصیلات عالی، ایجاد دانشگاه آمریکایی در افغانستان با تدریس به شیوه آمریکایی و زبان انگلیسی و

تأسیس مؤسسه آموزش معلمان زن کابل گفتنی است (تمنا، ۱۳۸۷، صص ۱۷۸-۱۷۹). حدود ۶۰ میلیون جلد کتاب درسی از مقطع اول ابتدایی تا دوازده به زبان دری و پشتو تا پایان سال ۲۰۰۷ و یازده میلیون جلد کتاب درسی بر اساس برنامه تعلیمی جدید چاپ و توزیع شده است؛ بیش از ۱۰۰۰۰ معلم نیز آموزش داده شده‌اند؛ بیش از ۶۷۰ مکتب ساخت و ترمیم شده‌اند و مکتب بین‌المللی کابل با روش تدریس آمریکایی تأسیس شده است (تمنا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۸).

آمریکایی‌ها به دنبال آن هستند که با مطرح کردن مفاهیم جدید، جهانی را که خود می‌خواهند، بسازند. همان‌طور که نیکلاس اونف گفته است، جهان پیش‌رو جهانی است که ما می‌سازیم، نه آنکه قواعد تغییرناپذیر داشته باشد (نصری، ۱۳۸۵، ص ۷۱۴). یکی از مفاهیمی که در کتاب‌های آموزشی مدارس افغانستان آورده شده است، مفهوم مداراست؛ بدین معنا که در برخورد با یکدیگر یا گروه‌های جدید هرچند در تضاد با شما باشند، مناسب‌ترین راه رسیدن به نوعی سازش است، نه پیروزی و تسلط یکی بر دیگران، آنچنان‌که طالبان چنین سلطه‌ای را خواهان است. یکی از اهداف گسترش این مفهوم، کم‌رنگ کردن تفکر مقابله افغان‌ها با آمریکاست. همچنین، آمریکا در چارچوب سیاست‌های اعلامی با طرح مفهوم حقوق بشر و جدایی حوزه عمومی از حوزه خصوصی زندگی، به دنبال القای آن است که بازیگران بین‌المللی حاضر در افغانستان، به حوزه خصوصی و قومی مردم افغانستان احترام گذاشته، در پی مداخله در مسائل قومیتی نیستند و خواهان حفظ حقوق آن‌ها هستند (شفیعی و اقبال، ۱۳۸۸).

ایجاد ابزارهای آموزشی و منطبق با شرایط، بخش دیگری از فعالیت‌های آمریکاست. در راستای برنامه OLPC، یا یک رایانه همراه برای هر کودک، ۵۰۰ دستگاه تهیه شده است. این رایانه‌ها دارای صفحه کلید پشتو و دری است و در مناطق دوردست با ۲۵ درصد برق و آفتاب کار می‌کند (US Embassy in Kabul). علاوه بر این، دسترسی به اینترنت به شکل گسترده‌ای افزایش یافته است. اداره مخابرات افغانستان تعداد کاربران اینترنت را ۲ میلیون نفر برآورد کرده است. ایجاد وب‌نوشت و وب‌گاه توسط نامزدهای انتخاباتی و انتقال پیام از این طریق به‌ویژه در دور دوم انتخابات حاکی از توسعه ارتباطات اینترنتی است (باقری، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷).

اوباما به‌منظور توسعه فرهنگی با مطرح کردن طالبان نو حرکت جدیدی را در جهت تقویت سیاست‌های نرم‌افزاری خود شامل گسترش لیبرالیسم غربی و تقویت روشن‌فکران متمایل به اندیشه‌های غربی آغاز نمود. به همین علت اخباری مبنی بر پیوستن و تربیت کردن برخی دانش‌آموختگان طالبان در دانشگاه‌های آمریکا منتشر شد (سایت azmoone-melli). همچنین، مذاکره با طالبان به‌عنوان یکی از سیاست‌های مهم اوباما مطرح گردید. قطع‌نظر از وجود یا نبود طالبان مدرن، عده‌ای از جامعه آن را پذیرفته‌اند. عقب‌نشینی تدریجی و انزوای طالبان و حمایت روزافزون از غرب از اهداف این سیاست است.

۲-۳-۳. حقوق زنان

توجه به زنان، بخش دیگری از استراتژی آمریکا در افغانستان است. گنجاندن زنان در فرآیند سیاسی افغانستان (در تهیه پیش‌نویس قانون اساسی، به‌عنوان نماینده مجلس، در لویه‌جرگه، سرشماری‌ها و طرح‌های توسعه ملی مانند برنامه انسجام ملی-NSP-) و ایجاد وزارت زنان شرایط افغانستان را تا حدودی تغییر داده است.

در عرصه سیاسی طبق قانون اساسی تعداد کل اعضای ولسی جرگه به‌تناسب نفوس هر حوزه حداکثر ۲۵۰ نفر است که به‌تناسب نفوس از هر ولایت دست‌کم دو وکیل زن در ولسی جرگه عضویت یابد. مشرانو جرگه نیز مخلوطی از نمایندگان انتصابی و انتخابی است. که پنجاه درصد منصوبان توسط رئیس‌جمهوری باید زن باشند؛ یعنی یک‌ششم اعضای مجلس سنا را زنان تشکیل می‌دهند (سایت سفارت افغانستان در ایران). در سال ۱۳۸۱/۲۰۰۲م. شورای زنان افغان-آمریکا توسط رؤسای جمهور دو کشور ایجاد شد. در لویه‌جرگه اولیه بعد از اجلاس بن، شاهد حضور شش نفر زن معادل ۱۰ درصد و در لویه‌جرگه برای تدوین قانون اساسی ۲۰ درصد و در سال ۲۰۰۵، ۲۸ درصد هستیم (Benard et al, 2008, p.65). در انتخابات ریاست‌جمهوری مسعودا جلال برای ریاست‌جمهوری رقیب حامد کرزای شد (Benard & et al, 2008, p.162). ۲۳۳ فارغ‌التحصیل زن از دانشگاه پلیس نیز به‌عنوان افسر پلیس فعالیت می‌کنند (Rahman and Khoram, 2008, p.5). هر سال توسط آمریکا در بخش‌های حقوق زنان به تعدادی

از افراد مدال زن شجاع داده می‌شود. دو تن از زنان افغانی در سال ۱۳۸۶ / ۲۰۰۸ م. این مدال را کسب کردند (Benard et al, 2008, p.114). این اقدام آمریکا نوعی تبلیغات برای موفقیت خود و ایجاد اعتماد به نفس میان زنان افغانی است.

آمریکا ادعا می‌کرد فقط برای مبارزه با طالبان به افغانستان نیامده است بلکه برای آزادسازی افغان‌ها به‌ویژه زنان از سلطه طالبان آمده است (Kouve, 2009, p.83). و با فعالیت‌های خود موفق شده است جامعه افغانستان را از یک دوره ستیز طولانی با زنان به سیاست اعتماد به آن‌ها و پذیرش نقش گسترده زنان هدایت کند. به تدریج زنان بسیاری به سرکار رفته‌اند و هزاران دختر در قالب برنامه بازگشت به مدرسه، تحصیل را آغاز نموده‌اند.

۲-۳-۴. مواد مخدر

طبق آمار رسمی سازمان ملل، تولید مواد مخدر در افغانستان قبل از حضور نیروهای خارجی در سال ۱۳۸۰ / ۲۰۰۱ م. بالغ بر ۲۰۰ تن بود، در حالی که در سال ۱۳۸۹ / ۲۰۰۹ م. سالانه ۸ هزار تن مواد مخدر از افغانستان صادر می‌شود؛ یعنی تولید مواد مخدر در افغانستان ۴۰ برابر افزایش یافته است (میری، ۱۳۸۸، ص ۱۴). مواد مخدر تولیدشده در افغانستان عمدتاً به کشورهای اروپایی قاچاق می‌شود. از این رو، کشت خشخاش تهدیدی برای آمریکا به شمار نمی‌رود، به همین دلیل آمریکایی‌ها مواضع سخت‌گیرانه‌ای نسبت به کشت خشخاش ندارند؛ آن‌ها معتقدند اگر برخوردی صورت گیرد، ممکن است شورش‌های اجتماعی رخ دهد (شفیعی، ۱۳۸۸-ب)؛ زیرا بخش اعظم درآمد مردم از این راه تأمین می‌شود.

با این‌همه، آمریکا اقداماتی برای کاهش کشت خشخاش اتخاذ کرده است تا نظر مثبت جامعه جهانی را به خود جلب کند و متحدان اروپایی خود را راضی نگه‌دارد. آمریکا در راستای برنامه‌ای به نام ابتکار مجریان خوب (GPI) در سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۸۹ / ۲۰۰۹-۲۰۱۰ م. مبلغ ۳۸/۷ میلیون دلار را به‌منظور مبارزه با مواد مخدر تقبل کرد. مطابق این برنامه به ولایاتی عاری از کوکنار یا ولایاتی که کوکنار در آن‌ها کاهش یافته است، پاداش داده می‌شود (US Embassy in Kabul).

در سال ۱۳۸۸/ دسامبر ۲۰۰۹م.، اجرای راهبرد مشترک غیرنظامی- نظامی برای توسعه دوباره کشاورزی در دستور کار قرار گرفت تا بخش کشاورزی افغانستان به حالت پویای قبلی خود بازگردد. این امر در محروم ساختن نیروهای ستیزه‌جو از درآمد حاصل از کشت خشخاش مؤثر خواهد بود.

جمع‌بندی

حمله آمریکا به افغانستان تجاوزی مانند حمله آلمان به شوروی یا جنگ‌های متعدد ناپلئون نبود؛ زیرا نخست، گروه‌های زمینی آمریکا تنها به اقدامات نظامی مبادرت نمی‌ورزیدند بلکه فعالیت‌های اجرایی مرتبط با اجرای قانون و نظم را نیز بر عهده داشتند؛ دوم، از کارکنان نظامی و غیرنظامی برای اداره امور سیاسی استفاده می‌شد؛ مانند تأثیر آمریکا در انتخاب رهبران سیاسی؛ سوم، تغییر رژیم در دستور کار بود (Kasper and Pei, 2003). علاوه بر فعالیت‌های نظامی و امنیتی، اجلاس بن، تشکیل لویه‌جرگه و انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، کمک‌های اقتصادی و تأسیس زیربنایها، انتشار روزنامه و تولید فیلم بخشی از تلاش‌های غیرنظامی آمریکا می‌باشند. از دیدگاه آمریکایی‌ها ملت افغانستان با سابقه طولانی بحران و کشمکش‌های داخلی و خارجی، ظرفیت پذیرش تحولات جدید را دارد. لذا علاوه بر مبارزه با طالبان و گروه‌های خشن و افراطی، سعی دارد ملتی با هویت نوین ایجاد نماید. اعمال قدرت سخت‌افزاری از طریق مداخله نظامی در بدو امر زمینه‌ساز اعمال گفتمان غربی آمریکا در افغانستان شد. اما آمریکا بر اساس استراتژی کلان و تجربیات گذشته به این نتیجه رسیده بود که اقدامات سخت نظامی کافی نیست و حتی فعالیت‌های اقتصادی نیز نمی‌تواند تلاش‌ها را کامل کند بلکه این مجموعه، اگر با تکمیل فرایند ملت‌سازی به نتیجه نرسد، بی‌نتیجه می‌ماند. در نتیجه آمریکا تمام توان خود را برای طرح و تکمیل بحث ملت‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان به کار برده است و می‌کوشد مجموعه امکانات خود و جامعه بین‌الملل را در این چارچوب بسیج و هماهنگ نماید.

گفتمان غربی دو وجه ملت‌سازی و دولت‌سازی را شامل می‌شود. برخی مقیاس‌های این گفتمان در حوزه ملت‌سازی عبارت‌اند از: فرهنگ غربی و مصرف‌گرا،

آزادی زنان، گسترش رسانه‌ها و رشد ایده غربی از طریق رسانه‌ها و آموزش و در بخش دولت‌سازی، قانون‌گذاری، تضعیف نهادهای مخرب دولت و ایجاد سازمان‌های غیردولتی و ایجاد حس انتخاب کردن و اختیار داشتن است؛ بنابراین، آمریکا از همه ابزارها اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و چه به صورت واقعی و عینی و چه به شکل نمادین و انتزاعی و حتی دروغین برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند. حضور نظامی، دولت‌سازی و ملت‌سازی به‌عنوان رئوس یک مثلث در پیوند با یکدیگر در افغانستان منجر به نتایجی شده است که می‌توان در چند مورد خلاصه کرد:

۱. تشکیل دولت از طریق انتخابات (حتی در صورت تخلف و ضعف مشارکت سیاسی)؛

۲. ایجاد زیربنای عمرانی؛

۳. تلاش برای نفوذ میان زنان در جامعه سنتی افغانستان؛

۴. تغییر برخی عناصر فرهنگ افغانی مانند جهاد و بهره‌مندی از اسلحه؛

۵. القای فرهنگ آمریکایی از طریق مدارس، رسانه‌های دیداری، شنیداری و نشریات؛

۶. توسعه ارتباطات با فرهنگ‌های مختلف با حضور نیروهای دیگر کشورها، امکان

سفر مردم افغانستان به دیگر کشورها به‌منظور تحصیل و... و شبکه‌های ماهواره‌ای.

سیاست‌های آمریکا در افغانستان از زمان حمله با چالش‌های فراوان مواجه بوده است و تلاش برای حذف طالبان موفقیت‌آمیز نبوده است که این موضوع سایر اقدامات آمریکا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. مطرح کردن طالبان میانه‌رو یا طالبان مدرن سرپوشی برای کم‌رنگ نشان دادن عدم موفقیت آمریکا و تداوم فعالیت‌های تروریستی و ناامن‌کننده است. تلاش آمریکا برای ایجاد مردم‌سالاری آمریکایی نیز کارآمد نبوده است. عده‌ای از صاحب‌نظران با توجه به تجربه افغانستان بیان می‌کنند که در جوامعی که از لحاظ قومی و مذهبی تقسیم‌بندی‌های شدیدی وجود دارد، طرح بحث انتخابات و مردم‌سالاری در مراحل اول به بی‌ثباتی و درگیری‌های خونین منجر می‌شود و نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی گسترده ندارد. آمریکا به دلیل عدم شناخت جامعه افغانستان و اصرار بر تحمیل ارزش‌های غربی که ریشه در جوامع سکولار مسیحی دارد و همچنین، نگاه از بالا به پایین با شکست‌های سنگینی مواجه شده است.

باید توجه داشت که فرایند ملت‌سازی در افغانستان در حال حرکت است. با وجود ناکامی آمریکا، همچنان این کشور به سیاست‌های خود تداوم بخشیده است. گروه‌های مسلمان و اصیل کشور نیز نظراتی ارائه داده‌اند که باید به لحاظ علمی و عملی از پویایی و بلوغ برخوردار گردند و نوعی اجماع هم حاصل شود. وجود این گفتمان‌های رقیب هرچند در مراحل اولیه و سطحی مانعی در برابر عملی شدن تمام اهداف آمریکا در افغانستان است، اما باید توجه داشت علاوه بر این، آمریکا با چالش‌های جدی دیگری نیز روبه‌روست. بومی نبودن و درونزا نبودن سیاست این کشور، عدم شناخت فرهنگ مردم، اصرار بر تحمیل الگوها و روش‌ها از خارج، هراس از گسترش نفوذ فرهنگ بومی و حتی گسترش نفوذ و قدرت ایران را می‌توان از اصلی‌ترین چالش‌ها دانست. یکی دیگر از چالش‌های جدی آمریکا در فرآیند دولت-ملت‌سازی در افغانستان، ناکارآمدی نهادهای آمریکایی و فساد اقتصادی سازمان‌های متولی است که افغانستان را به صحنه‌ای برای کسب منافع بیشتر تبدیل کرده است. همچنین عملکرد خشن، کشتار غیرنظامیان، بی‌اعتنایی به فرهنگ و مقدسات مردم چهره منفوری به آمریکا داده است.

ناتوانی آمریکا در مقابله صحیح با این چالش‌ها باعث شده تا سیاست‌های آمریکا با شکست مواجه گردد و نتایج مطلوبی برای آمریکا حاصل نگردد. سیاست‌های اشغالگرانه شکست خورده، همچنین باعث شده تا نه تنها روزه‌روز طالبان قدرتمندتر گردد، کشت مواد مخدر به سرعت گسترش یابد، وضعیت اقتصادی و فرهنگی مردم افغانستان ناگوار بماند بلکه آمریکا نیز چهره یک اشغالگر منفور را به خود بگیرد و همان راهی را برود که پیش از این، انگلیس و شوروی طی کردند.

یادداشت‌ها

۱. (Stein Rokkan)، دانشمند علوم سیاسی و جامعه‌شناس نروژی. وی خالق مدل‌هایی

برای تشکیل دولت و ملت در اروپا بوده است.

۲. وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا از سال ۲۰۰۱م. تا ۲۰۰۵م. (Collin Powell).

۳. رئیس شورای روابط خارجی آمریکا از سال ۲۰۰۳م. و مشاور کالین پاول در زمان در اختیار داشتن مقام وزیر خارجه (Richard N. Hass).

4. Antony D. Smith
5. Suzanne Nossel
6. Dan Senor

۷. در سفری که نویسنده به افغانستان داشت، شیوع فیلم‌های هندی مشهود بود. از جمله خانم فوزیه کوفی نماینده پارلمان افغانستان به نگارنده گفت: طفلان من آنقدر فیلم هندی دیده‌اند که زبان هندی را فرا گرفته‌اند.

کتابنامه

- باقری، اسماعیل (۱۳۸۸)، «دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان». *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، سال دهم، شماره ۳۹.
- بهرامی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «حمله به افغانستان؛ اولین باری که ناتو به ماده ۵ اساس نامه خود استناد کرد» <<http://www.khabaronline.ir/news-73851.aspx>، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹، ۱۳۸۹>
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حسین میری، میرحامد (۱۳۸۸)، «جای پای ارتش سرخ»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۳۸.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۹)، «دگردیسی مفهومی در سیاست خارجی آمریکا: از آرتور شلزینگر تا چارلز کراتهمر (۱۹۴۵-۲۰۰۰)»، *فصلنامه راهبرد*، سال ۱۹، شماره ۵۶.
- خلیل زاد، زالمای (۱۳۸۴)، «درس‌های آمریکا از افغانستان؛ الگوی عمل در موارد مشابه». ترجمه عباس الوندی، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای؛ جهان اسلام*، سال ششم، شماره ۲۳.
- سجادپور، محمدکاظم (۱۳۸۸)، «ویتنام اوباما»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۳۸.
- شفایی، اسدالله، «ملت‌سازی»، در:
- <http://www.zendagi.com/new_page_1108.htm ۱۳۸۹ بهمن ۱۶ >
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۳)، «دولت‌سازی در افغانستان»، *فصلنامه مطالعات سیاسی (روز)*، اداره سیاسی ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- همو (۱۳۸۸)، *اشتباهات آمریکا در افغانستان*:
- <<http://drshafiee.blogfa.com/post-133.aspx> ۱۳۸۸ اسفند ۱۰ >

شفیعی، نوذر و اقبال، اقدس (۱۳۸۸)، معمای دموکراسی در افغانستان:

<drshafiee.blogfa.com/post-201.aspx, ۱۳۸۸ بهمن ۷>

علی‌اکبر (۱۳۸۸)، *مبانی نظری هویت و بحران هویت*، تهران: جهاد دانشگاهی، پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی.

قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین (۱۳۸۸)، *دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل: چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت-ملت‌ها*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

مارسکا، جان. جی (۱۳۸۲)، «استعمارزدایی بعد از استقلال: چارچوبی برای تحلیل روابط روسیه با کشورهای همجوار»، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، *تعارض‌های منطقه‌ای*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

موسوی، محمدرضا (۱۳۸۸)، «هزارتوی قبیله». همشهری دیپلماتیک. شماره ۳۸. نای، جوزف (۱۳۸۷)، *قدرت نرم*، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

نصری، قدیر (۱۳۸۵)، «فهم کانستراکتیویستی امر سیاسی»، *مطالعات راهبردی*، ش ۳۴. وعیدی، جواد (۱۳۸۳)، «بنیادهای رفتاری آمریکا در افغانستان»، همشهری دیپلماتیک، ش ۱۰. متن کامل بیانیه حامد کرزای در مراسم افتتاح شورای ملی (۱۳۸۴)، *اخبار*، سال اول، ش ۱، (۱۹ دسامبر ۲۰۰۵).

Atal, Subodh (2003), "At a Crossroads in Afghanistan: Should the United States Be Engaged in Nation Building?", *CATO Institute, Foreign Policy Briefing*, No.81.

Benard, Cheryl and Seth G. Jones, Olga Oliker, Cathryn Quantic Thurston, Brooke K. Stearns, Kristen Cordell (2008), *Woman and Nation-Building*, RAND.

Chandler, David (2006), "Back to the Future? The Limits of Neo-Wilsonian Ideals of Exporting Democracy", *Review of International Studies*, 32 (3).

Clinton, Hillary R. (2009), "Secretary of State Hillary Clinton Calls for Robust Diplomacy", (London: US Embassy, 22 January 2009), available at: www.usembassy.org.uk/forpo001.html (accessed 28 May 2009).

Dobbis, James and et al (2005), *Democracy in developing Countries: Persistence Failure and Renewal*. Boulder: lynne Rienner Pub.

- Donini, Antonio; Wermester, Karin (2004), Norah Niland (2004), *Nation-building Unraveled? Aid, Peace and Justice in Afghanistan*, United States: Kumarian Press.
- Fatima Ayub and Others (2009), *Security Sector Reform in Afghanistan*, EU: IFP Security Cluster.
- Fair, C. Christine; Seth, G. Jones, (2009), "Securing Afghanistan: Getting on Track", *United States Institute of Peace Working Paper*.
- Flora, Peter, Stein, Rokkan; Stein, Kuhnle, *State Formation, Nation-building and Mass Politic: The Theory of Stein Rokkan*, London: Oxford UK.
- Fukuyama, Francis (2001), "The West Has Won", *The Guardian*, (11October), available at: www.guardian.co.uk/waronterror/story/0,1361,567333,00.html (accessed 12 May 2005).
- Hill, Matthew Hill (2010), "International Actors and Democratization: Can USAID Deliver a democratic Culture to Afghanistan?", *International Relations*, Vol 24 (2).
- Huntington, P. Samuel (1999), "The lonely Superpower", *Foreign Affairs*, Vol. 78, Issue 2.
- Kasper, Sara and Pei, Minxin (2003), "Lessons from the Past: the American Record in Nation-building", *CIAO*.
- Kennedy, John F. (1961), "Special Message to the Congress on Foreign Aid", *speech, United States Congress*, Washington DC.
- Kouve, Sari (2009), *State-Building and Rule of Law: Lessons from Afghanistan*, Rome: Nato Defense College.
- Leonard, Thomas M. (ed.) (2004), *Encyclopedia of the Developing World*. Abingdon: Routledge.
- Nossel, Suzanne (2004), "Smart Power", *Foreign Affairs*, Vol. 83, No. 2.
- Ottaway, Marina (2003), "US Nation-Building Policy in the Greater Middle East", *International Spectator*.
- Rusciano, Frank Louis (2003), "The Construction of National Identity: A Nation Study", *Political Research Quarterly*, Vol. 56, No. 3.
- Rahman, Mujeeb; Khoram, Homayun (2008), "A Determination Stronger Than All Threats", *Afghan Update Summer*, No.16.
- Robinson, William I. (1996), *Promoting Polyarchy: Globalization, US Intervention, and Hegemony*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rostow, Walt W. (1960), *The Process of Economic Growth*, Oxford: Clarendon Press.

- Ryan Matthews, Charles. Karasik, Theodore (2009), "Component of the New Supply Routes to Afghan: Iran factor", *INEGMA*.
- Smith, D. Antony (1992), "National Identity and the Idea of European Unity", *International Affairs*, No.68, Vol.1.
- Talentino, Andrea Kathryn (2004), "The Two Faces of Nation-building: developing Function and Identity", *Cambridge Review of International Affairs*, Vol. 17. No. 3.
- US Government (2009), *The United States Government Integrated Civilian–Military Campaign Plan for Support to Afghanistan*, Washington DC: Government Printing Office.
- Weinbaum, Marvin G. (2004), "Nation- Building in Afghanistan: Impediments, lessons and Prospects", Conference on "Nation-Building: Beyond Afghanistan and Iraq", *School of Advanced International Studies*.
- dari.kabul.usembassy.gov/afghanfirstpolicy18-1109.html, ۱۵ بهمن ۱۳۸۸.
- dari.kabul.usembassy.gov/econ2.html, ۱۴ آذر ۱۳۸۸.
- dari.kabul.usembassy.gov/laptop.html, ۳ دی ۱۳۸۸.
- dari.kabul.usembassy.gov/prd_1512.html, ۲۷ بهمن ۱۳۸۸.
- www.azmoone-melli.com/index.php?number=4485 ۹ آبان ۱۳۸۸.
- www.afghanembassy.ir/pj/index.php?option=com_content&view=article&id=26&Itemid=40, ۲۱ آذر ۱۳۸۸.
- www.afghanistan.usaid.gov/en/Page.About.aspx, ۱۳ آذر ۱۳۹۰.
- www.america.gov/st/foraidpersian/2008/February/20080529103146esnamfuk0.9135858.html, ۱۳ دی ۱۳۸۸.
- www.america.gov/st/texttranspersian/2009/December/20091202100828ptellivremos0.4470026.html, ۱۰ آبان ۱۳۸۸.